



درس تفسیر سوره مبارکه نبأ - جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ (۱) عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ ﴿۲﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿۳﴾ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۴﴾ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۵﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ﴿۶﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿۷﴾ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿۸﴾ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿۹﴾ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ﴿۱۰﴾ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿۱۱﴾ وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿۱۲﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴿۱۳﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿۱۴﴾ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿۱۵﴾ وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ﴿۱۶﴾ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ﴿۱۷﴾

سوره مبارکه «نبأ» که در مکه نازل شد گرچه معارف اصلی یعنی توحید و وحی و نبوت و معاد را به همراه دارد، اما محوری اصلی این سوره مسئله معاد است. جریان معاد مورد انکار مشرکان حجاز بود و اعتقاد به معاد سهم تعیین کننده ای در تربیت دینی مردم دارد؛ زیرا اگر یک روز حسابی هست چه اینکه هست و عدل است و روز عظیمی هست در اینکه انسان نه بیراهه برود نه راه کسی را ببندد سهم تعیین کننده دارد لذا در بسیاری از سور مکی مخصوصاً آن اوایل بعثت، یعنی عتائق و عتیق یعنی انتیکه بودن سوره های مکی از معاد سخن به میان می آید. فرمود: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ اینها درباره چه چیزی سؤال می کنند؟ سؤال، گاهی سؤال استفهامی است گاهی سؤال استهزایی است گاهی سؤال تحقیر است انواع و اقسام سؤال هست. برخی ها درباره معاد معتقد بودند - معاذ الله - معاد مستحیل است

که انسان دوباره زنده بشود، اینها گورستان خود را می‌دیدند، می‌دیدند کسی از قبرستان برمی‌گردد لذا مسئله معاد و حیات مجدد را محال می‌دانستند. برخی‌ها مستحیل نمی‌دانستند مستبعد می‌دانستند، برخی‌ها مستبعد نبود در شک و تردید بودند؛ جامع بین اینها یک تسائل منکری بود. آیاتی که در سوره مبارکه «سبا» و «نمل» و «مؤمنون» آمده ناظر به این انحای گوناگون اختلاف است که اینها اختلاف داشتند در چه چیزی اختلاف داشتند؟ آیه هفت سوره مبارکه «سبا» این است که ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾؛ یک خبر جدیدی خبر تازه‌ای در مکه پیدا شد می‌خواهید ما به شما خبر بدهیم گزارش بدهیم که آن خبر چیست؟ کسی پیدا شده می‌گوید شما بعد از اینکه خاک شدید و پوسیدید دوباره زنده می‌شوید، اینکه شدنی نیست؛ این را مستحیلان، کسانی که مسئله حیات بعد از موت را محال می‌دانستند ذکر می‌کردند ﴿هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ﴾ که به شما خبر می‌دهند ﴿يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ﴾؛ وقتی تکه تکه شدید پاره پاره شدید تمزیق شدید، خلق جدید دارید؟ این نبأ همان است که در سوره «نبأ» از آن به عنوان نبأ عظیم یاد شده است.

در سوره مبارکه «نمل» به این صورت یاد شد که اینها گفتند ما شک داریم آیه ۶۶ سوره مبارکه «نمل» این است: ﴿بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ﴾؛ اینها درباره آخرت شک دارند؛ بعد می‌فرماید منشأ شک اینها کوری اینهاست وگرنه آخرت یک چیز بین الرشیدی است، خبرش عظیم است چیز مهم است و چیز روشنی است منتها اینها کور هستند؛ اینها اهل نظرند نه اهل بصر. در بخش پایانی سوره مبارکه «اعراف» دارد که اینها کسانی هستند: ﴿وَوَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾؛^۱ اینها اهل نظر هستند نه اهل بصر؛ اینها می‌آیند حضور شما، شما را نگاه می‌کنند ولی نمی‌شناسند ﴿وَوَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾؛ اینها کسی که «وَهُوَ

يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»^۲ را می‌بینند، اما «یوحی أنه إليه كذا و كذا» را نمی‌بینند اینها اهل نظر هستند نه اهل بصر ﴿وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ اینها یک شخص عرب را می‌بینند اما رسول الله را نمی‌بینند. در این بخش هم فرمود اینها به حسب ظاهر عالم را نگاه می‌کنند، ولی عالم را نمی‌شناسند عالم را نمی‌بینند. در سوره مبارکه «مؤمن» از همین گروهی که اختلاف دارند به این صورت یاد کرده است که استبعاد می‌کنند نه استحاله؛ آیه ۳۵ به بعد این است: ﴿أَيَعِدْكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَاباً وَعِظَاماً أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ﴾ اینکه آمده مدعی وحی و نبوت است، خبر می‌دهد که شما بعد از مرگ زنده می‌شوید، وعده می‌دهد برای یک عده و وعید دارد برای عده دیگر ﴿هِيَآتَ هِيَآتَ لِمَا تُوعَدُونَ﴾؛ این استبعاد است یعنی از ما دور است. ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ با استبعاد انکار می‌کردند نه با استحاله پس عده‌ای قائل به استحاله بودند عده‌ای قائل به استبعاد بودند عده‌ای شک داشتند ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا﴾ عده‌ای هم استدلال می‌کردند در صدد استحاله یا استبعاد نبودند گرچه همراه یک استدلال، استحاله یا استبعاد نیست. در بخش پایانی مبارکه «یس» که گفتند: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ در آنجا اینها استدلال می‌کردند که این مرده را چگونه ذات اقدس الهی زنده می‌کند؛ آیه ۷۸ به بعد ﴿قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾. این جریان گاهی در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اتفاق افتاد گاهی هم در زمان حضرت امیر (سلام الله علیه) در زمان خود حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) همین است که بخش پایانی سوره مبارکه «یس» عهده‌دار آنهاست ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ﴾ استخوانی را از قبرستان گرفته و گفته ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ قبلاً که این شخص چیزی نبود ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ

يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً^۳ خدا او را آفرید الآن که همه ذراتش موجود است روحش هم که موجود است. بنابراین آنکه ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً﴾ و به حضرت زکریا هم فرمود: ﴿لَمْ تَكُ شَيْئاً﴾ این ﴿شَيْئاً﴾ خبر نیست، این «کان» کان تامه است؛ یعنی تو چیزی نبودی. «لیس تامه» را «کان تامه» کرد یعنی هیچ نبودی ﴿لَمْ تَكُ شَيْئاً﴾. در مراحل بعدی این است که ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً﴾ که قابل ذکر نبود، قبلاً که چیزی نبود. هم ﴿لَمْ تَكُ شَيْئاً﴾ که «لیس تامه» است مطرح است، هم ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً﴾ که «لیس ناقصه» است مطرح است. فرمود در تمام موارد خدای سبحان همان طوری که هیچ راه انشا کرد ابداع کرد الآن هم می تواند اینها را دوباره زنده کند.

در زمان حضرت امیر (سلام الله علیه) که کسی آمده درباره مسئله معاد اشکالی کرد، او را بردند نزد کسی که مدعی خلافت بود او گفت که باید به محضر علی بن ابیطالب (سلام الله علیه) برسید و حل کنید. وجود مبارک حضرت امیر را به هر نحوی بود دعوت کردند در آن جلسه شرکت کرد، آن شخص مستشکل می گفت شما که می گوئید جهنم هست و کافر در قبر می سوزد این سر یک کافر است و این سر سرد است حرارتی در کار نیست، پس آتش جهنم در قبر کجاست؟ شما می گوئید که قبر یا «رَوْضَةٌ مِّنْ رِّيَاضِ الْجَنَّةِ»^۴ یا «حُفْرَةٌ مِّنْ حُفَرِ النَّارِ» اینکه سرد است. آنجا مرحوم علامه امینی (رضوان الله تعالی علیه) این جریان را مبسوطاً در الغدير^۵ نقل کرد. وجود مبارک حضرت امیر فرمود «أَتُونِي بِزَنْدٍ وَحَجَرٍ»^۶ قبل از اینکه مسئله فندک و کبریت و اینها اختراع بشود این درخت مرخ و عفار و مانند آن در بیابانهای حجاز کم نبود. این دامدارها و امثال اینها شاخه این درخت مرخ و عفار را می گرفتند این

۳. سوره انسان، آیه ۱.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۴۲.

۵. الغدير، العلامة الأميني، ج ۸، ص ۲۱۴.

۶. مفاهیم القرآن، ج ۸، ص ۱۲۰.

شاخه را می شکانند به هم می زدند جرقه درمی آمد؛ این ﴿جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا﴾^۷ همین است که این درختها معروف بود اصلاً کار کبریت را می کرد مرخ و عفار، و مثل هم شد؛ بعدها مسئله چخماخ و سنگ چخماخ و اینها اختراع شد. حضرت در آن عصری که حالا سنگ چخماخ و اینها اختراع شد فرمود زَند و مسعار را حاضر کنید. این اولی را می گویند زَند دومی را می گویند مسعار که سعیر و شعله تحویل می دهد. اینها را حاضر کردند حضرت فرمود شما که دست به این سر کافر زدید گفتید این سر سرد است گرم نیست آتشی در آن نیست این زَند را دست بزنید این مسعار را هم دست بزنید اینها هم سرد هستند اما وقتی این زَند را به مسعار زدید جرقه می جوشد این سنگ چخماخ همین است. فرمود این زَند را به مسعار بزنید ببینید که چه در می آید؟ زدند دیدند که جرقه در آمد فرمود شما خیال می کنید که از بیرون هیزم می آورند این را می سوزانند این درون دارد می سوزد، حرارت و شعله از درون اوست شما که نمی توانید با دست ظاهر او را درک کنید آن وقت از آن به بعد سومی هم حرف دومی را زد که «لَوْلَا عَلَيَّ لَهْلَكَ عُمَرُ» فرمود مسئله قیامت این می شود نبأ عظیم این از درون او می جوشد. بارها به عرض شما رسید این آیه مبارکه ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۸ یعنی هیزم جهنم خود این ظالم است که گُر می گیرد از جنگل که هیزم نمی آورند. «قاسط»؛ یعنی کسی که قَسَط دارد یعنی سهم مردم را با اختلاس و نجومی می برد؛ اما مُقَسِط کسی است که قسط مردم را می دهد سهم مردم را می دهد جزء مردم را می دهد. «قاسط» در قبال «مارق» و «ناکت» است، «مقسط» در قبال عادل است که ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۹ ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^{۱۰} فرمود

۷. سوره یس، آیه ۸۰.

۸. سوره جن، آیه ۱۵.

۹. سوره ممتحنه، آیه ۸.

۱۰. سوره جن، آیه ۱۵.

شما که این زَند و مسعار را این سنگ چخماخ را که کسی به آن آتش نداد یا آن خوشه و شاخه مَرخ و عفار که کسی در درونش آتش نگذاشت این از درونش در می آید کافر هم همین طور است.

بنابراین آن استدلالی که در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شد با بخش پایانی سوره مبارکه «یس» جواب داده شد آنکه در زمان حضرت امیر (سلام الله علیه) شد با همان مناظره حل شد که بعد سومی هم مثل دومی گفت «لَوْ لَا عَلَى هَلَك كَذَا». غرض این است که یا استحاله است یا استبعاد است یا شک است یا استدلال، این می شود تسائل مختلفین؛ ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ﴾ اینها ﴿فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾ اختلافشان یا بالاستحاله است یا بالاستبعاد است یا بالاستدلال است یا بالشک است و مانند آن.

اما تعبیر قرآن کریم این است که این یوم، یوم عظیم است. عظیم مستحضرید که غیر از کبیر است چیزی که دارای عظم و استخوان دار است و ماندنی است و محکم است به آن می گویند عظیم. هر چیزی را عظیم نمی گویند اگر چیزی استخوان دار باشد به اصطلاح دوام دار باشد و ماندنی باشد به آن می گویند عظیم. این هم صفت مدح است هم صفت ذم؛ هم درباره عذاب عظیم، نار عظیم، شعله عظیم، یوم عظیم و مانند آن آمده و هم درباره قرآن عظیم آمده: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^{۱۱} درباره خلق پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده فضل عظیم آمده فوز عظیم آمده هم در حسنات است هم در سیئات هم در خیر است هم در شرّ.

اما در قیامت چه می گذرد مسئله عذر است که در سوره مبارکه قبلی گذشت که ﴿وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾^{۱۲} این چون بحث مفصل آن در پنج آیه مسئله «عُتْبِي» و «استعطاء» و «يعتبون» و امثال ذلک آنجا گذشت که به اینها اجازه نمی دهند اینها عذرخواهی نکنند ﴿يُسْتَعْتَبُونَ﴾ بشود از نظر روانی مقداری سبک بشوند؛ حالا باز ممکن است در همین

۱۱. سوره قلم، آیه ۴.

۱۲. سوره مرسلات، آیه ۳۶.

اثنای سوره «نبأ» یا آیات دیگر این مسئله‌ای که در آن روز کسی حق حرف ندارد ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾^۱ به هر کسی هم اجازه حرف زدن نمی‌دهند.

پرسش: در یک فرازی از قرآن دارد که این اهل جهنم بی‌ادبانه برمی‌گردند به خازنان جهنم می‌گویند که ...

پاسخ: بله بی‌ادبانه نیست اینها معتقد نیستند می‌گویند ﴿يَقْضِ﴾^۲ برخی از آنها که مخلّد نیستند آنها از خدا می‌خواهند؛ می‌خواهند؛ اما آنها که اصلاً منکر جدّی‌اند و لجوج‌اند و قرآن از آنها به ﴿وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾^۳ اینها ﴿الْدُّ الْخِصَامِ﴾^۴ اند؛ این «لُد» جمع «الْدُّ» است. «لدود» یعنی لجوج. اینها لجوج‌اند آن قدر لجوج‌اند که حتی در جهنم حاضر حاضر نیستند با خدا سخن بگویند و ناله کنند به فرشته می‌گویند ما که او را قبول نداریم تو که او را قبول داری خدای توست به او بگو! ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ يَخْفَفُ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ﴾^۵ اینها آن‌طورند اینها ﴿الْدُّ الْخِصَامِ﴾^۶ اند که تعبیر قرآن این است که ﴿وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾^۷ اینها جزء ﴿الْدُّ الْخِصَامِ﴾^۸ اند لجوج‌ترین مردم‌اند که در عین حال که سوخت و سوز را می‌بینند با این وجود حاضر نیستند که بگویند خدای ما، به خزنه جهنم آنها را ذات اقدس الهی همه را که مسئولان الهی‌اند در بخش تدبیر و وحی و معصوم‌اند البته پایین‌تر از آنها دلیل بر عصمت نیست اما آنهایی که مسئولان و مدبّرات امرند آنها معصوم‌اند این کلمه عصمت را خدا درباره فرشته‌های مسئول جهنم به کار برد که ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾^۹ اینها مواظب‌اند حتی به جهنمی‌ها به ملحدها به کفار به مشرکان هم یک ذره ظلم نشود این قدر خدا خدا خدای عادل است، چرا اینها را گذاشته اینجا؟ برای اینکه اینها هم سوخت و سوز بیشتر ندارند هر کسی به

۱. سوره نبأ، آیه ۳۸.

۲. سوره زخرف، آیه ۷۷؛ ﴿يَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾.

۳. سوره مریم، آیه ۹۷.

۴. سوره بقره، آیه ۲۰۴.

۵. سوره غافر، آیه ۴۹.

۶. سوره تحریم، آیه ۶.

اندازه کارش باید بسوزد. مسئولین جهنم آن قدر قوی و غنی‌اند از نظر عدل که هیچ اجازه نمی‌دهند کسی یک ذره بیشتر بسوزد برای همین گذاشته‌اند. درباره بهشت هم همین طور است منتها درباره بهشتی‌ها وارد نشده که فرشتگان مسئول بهشت معصوم‌اند؛ ولی البته چون بهشت بالاتر از جهنم است مسئولان جهنم وقتی فرشتگانی‌اند که غلاظ و شِدادند ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾ یقیناً مسئولان بهشت که بالاتر از آنها هستند معصوم‌اند اولیای وحی معصوم‌اند آورنده‌های وحی معصوم‌اند و اینها.

اما بالاخره آنجا مواظب‌اند به احدی هم ﴿جَزَاءُ وَفَاقاً﴾^۱ بیش از آن مقداری که کفر ورزیدند معصیت کردند کسی آسیب نبیند؛ اما اینها آن قدر لجوج‌اند که حتی حاضر نیستند این گروه خاص البته که با خدا ناله کنند درد دل کنند عرض کنند: ﴿يُخَفِّفُ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ﴾ به فرشته به مسئول جهنم می‌گویند که بخواه از خدای خودت که مثلاً یک مقداری عذاب را کم کند.

غرض این است که این آیه مبارکه ﴿وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾ اگر در اثنای همین سوره مبارکه «نبأ» مناسب شد باید عرض بشود؛ ولی اصل آن در پنج آیه در قرآن کریم راجع به عُتْبی، مُعْتَب استعتاب که حال روانی است بحث آن گذشت که اصلاً به کفار اجازه نمی‌دهند آنها عذرخواهی بکنند تا از نظر روانی یک مقدار راحت بشوند ولو قبول نشود عذرش؛ اما همین که به او اجازه بدهند عذرخواهی بکند یک مقدار سبک می‌شود به این مقدار هم به اینها اجازه نمی‌دهند ﴿وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾.

پس این تسائل مختلفانه اقوام چندگانه روشن شد، بعضی‌ها قائل به استحاله‌اند بعضی استبعادند بعضی استدلال‌اند بعضی شک دارند و گروه‌های مختلف هستند که درباره معاد سخن می‌گویند اما ذات اقدس الهی با تکرار ﴿كَلَّا﴾

سَيَعْلَمُونَ ﴿﴾ می‌فرماید چه عجله‌ای است می‌فهمید زود هم می‌فهمید تحقیقاً هم می‌فهمید. آن وقت برهان اقامه می‌کند که این نظام دقیق عبث بیهوده و یاوه است؟ تمام مدبرات عالم به کار افتادند تا یک جهان منظم ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ﴾^۱ این عالم، عالم ریاضی است که چه کسی را امتحان بکنیم؟ چقدر امتحان بکنیم؟ چگونه امتحان بکنیم؟ چه وقت به مرض امتحان بکنیم؟ چه وقت به میز و صندلی امتحان بکنیم؟ چه وقت به رومیزی و زیرمیزی امتحان بکنیم؟ چه وقت به من و ما امتحان بکنیم؟ چه وقت به علم امتحان بکنیم؟ هیچ چیزی را خدا نمی‌دهد مگر با امتحان؛ یعنی علمی اگر داد معنویاتی اگر داد، مقامی داد، اعظمی کرد عظمایی کرد، همه‌اش امتحان است، اینجا چیزی به عنوان پاداش نیست چه کسی را امتحان بکند چگونه امتحان بکند چه وقت امتحان بکند چقدر امتحان بکند مثل حلقات ریاضی منظم است. فرمود این عالم دقیق یاوه و یاوه است که هر کسی هر کاری بکند بکند؟ این نظم ریاضی که در آسمان‌ها و زمین و کار انسان و رابطه بین انسان و جهان است اینجا یاوه است؟ آسمان را منظم زمین را منظم، بینهما را منظم، انسان را منظم، پیوند انسان و جهان را منظم، این نظم ریاضی دقیق یاوه و بیهوده است؟ هر کاری هم بکنید می‌بینید دقیق‌ترین وضع است. تمام این صنایع و هنرها از همان طبیعت پیدا شده؛ این خوانندگی از همان صدای خوب و بلبل و امثال ذلک پیدا شده، اصلاً موسیقی از آنجا پیدا شده، مشاطه‌گری از چهره زیبای یوسف‌ها پیدا شده هر چه که در جهان صنعت است بدلی است، اصلش از طبیعت گرفته شده است. بشر یک کار ابتکاری نداشت و ندارد آنچه که در مدرسه هستی می‌بیند بدل آن را به عنوان هنر دارد تحویل می‌دهد چیزی در جهان از خود بشر به عنوان ابتکار، شدنی نبود و نیست همه‌اش از مدرسه طبیعت و هستی می‌گیرند. فرمود این عالم یاوه است؟ نه ما یاوه‌ایم نه این جهان یاوه است، نه ما بازیگر هستیم نه این ابزار بازی است، این برای یک

پاداشی است یک روزی حسابی است کتابی است، تمام جزئیات در آن روز مشخص می‌شود ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ﴾^۱ این برهان مسئله است؛ در مبارکه «ص» هم فرمود به اینکه ما که بازیگر نیستیم درباره عالم هم به صورت
 موجب هم به صورت سالبه هم به صورت موجب فرمود که ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۲
 به صورت سالبه فرمود: ما بازیگر نیستیم.^۳ از اوصاف سلبی ذات اقدس الهی این است که در ساختار خلقت بازیچه
 نیست در اوصاف ثبوتی ذات اقدس الهی فرمود: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ هر چه حق است از خداست. قبلاً هم در همین
 آیه سوره مبارکه «یونس» گذشت که ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾^۴ در آنجا روشن شد که خدا با چیزی نیست چیزی با خدا
 نیست گرچه او معیت قیومیه دارد با همه اشیاء است حق با خدا نیست حق از خداست اما حق با علی است این
 «حق با علی است» برای اینکه حق از ذات اقدس صادر می‌شود این حق فعل خداست فیض خداست از خداست
 ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾؛ اما همین حقی که ﴿مِنْ رَبِّكَ﴾ است مخلوق خداست؛ آن وقت این علی (صلوات الله و سلامه علیه)
 با این است که «عَلَىٰ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»^۵ درباره عمار یاسر هم آمده است که «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ»^۶ است، اما
 تمام تفاوت در آن مرجع ضمیر است حق با علی است علی هم با حق است اما کدام یکی اصل هستند و دیگری در
 مدار او حرکت می‌کند؟ آیا علی در مدار حق حرکت می‌کند یا حق در محور علی می‌گردد؟ در مقام ثبوت البته هر
 دو تابع ذات اقدس الهی هستند، اما در مقام اثبات ما یک قانون اساسی نوشته‌ای داریم، قرآنی قبلاً داریم سنتی قبلاً
 داریم که کلمات اینها و افعال اینها را با آنها بسنجیم یا ما اینها را داریم می‌گوییم قول اینها، فعل اینها و سنت اینها

۱. سوره دخان، آیه ۴۰.

۲. سوره حجر، آیه ۸۵؛ سوره احقاف، آیه ۳.

۳. سوره انبیا، آیه ۱۶؛ سوره دخان، آیه ۳۸.

۴. سوره یونس، آیه ۹۴.

۵. الفصول المختاره، ص ۱۳۵.

۶. علل الشرائع، ص ۲۲۳.

برای ما مثل قرآن حجت است؟ ما قبلاً یک سنت نوشته‌ای داریم که می‌گوییم کار اینها برابر آن سنت است یا سنت را از کار اینها می‌گیریم. اگر سنت را از کار اینها می‌گیریم سنت هم حق است پس این حق «یدور مدار علی و اولاد علی». خیلی فرق است بین وجود مبارک حضرت امیر و عمار. عمار «مع الحق» است درباره عمار وارد شده اما درباره وجود مبارک حضرت امیر خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرجع ضمیر را تعیین کرد «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» علی هم «مَعَ الْحَقِّ»، «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ»؛^۱ ضمیر «یدور» به حق برمی‌گردد نه به علی. «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ» حق مدار علی، نه «یدور علی مدار حق». اگر ما قبلاً یک سنتی داشتیم یک کتابی داشتیم - قرآن سرچایش محفوظ - ولی ما بسیاری از احکام را از این سنت داریم اگر یک سنت مکتوب و نوشته‌ای می‌داشتیم که وجود مبارک حضرت امیر برابر آن کار می‌کرد این ضمیر به حضرت امیر برمی‌گردد که «یدور علی مدار حق» اما ما سنت را از اینها می‌گیریم حجت را از اینها می‌گیریم قول حق را از اینها می‌گیریم. قول اینها فعل اینها سنت اینها سکوت اینها تقریر اینها حجت الله است. فعلاً بحث در مقام اثبات است نه ثبوت. ثبوت هر دو تابع حق‌اند اما در مقام اثبات دین را از علی و اولاد علی می‌گیریم یا علی و اولاد علی (علیهم السلام) برابر یک دین نوشته‌ای دارند کار می‌کنند او که نوشته‌ای در کار نیست دین همین است که اینها دارند انجام می‌دهند؛ اینها کانال دین‌اند مسیر دین‌اند ارکان دین‌اند. در همین زیارت جامعه^۲ دارد «عَبِيدَةُ»؛ «عَبِيدَةُ» یعنی صندوق؛ صندوق علم الهی‌اند لذا حضرت عرض کرد خدایا «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ»؛ این خیلی فرق است با عمار یاسر.

بنابراین این ذوات قدسی این کار را دارند و فرمود ما به حق نظام را آفریدیم و اینها هم مظهر حق‌اند ما بازیگر نیستیم در دستگاه ما بازیچه نیست؛ لذا هیچ کس خیال نکند کاری کرد کرد، خیر؛ کاری کرد کرد و می‌ماند، هیچ

۱. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۱.

کاری از بین نمی‌رود تا آبروی آدم را نبرد رها نمی‌کند؛ حالا این آدم تا زنده است بعد از اینکه رفت زیر خاک، مگر بدن ما می‌فهمد یا جان ما می‌فهمد؟ حالا اگر ما - خدای ناکرده - خلافی کردیم بیراهه رفتیم آبروی ما رفت مگر دست و پا آبرو دارند یا روح آبرو دارد؟ این روح که زیر خاک نمی‌رود، این روح هست. نباید انسان خیال بکند که بعضی‌ها هستند که هر کاری کردند کردند ولی تا زنده بودند نه زندان رفتند نه آبرویشان، نخیر! می‌بینید دست بیگانه است پا بیگانه است. در مسئله معاد که بحثش قبلاً گذشت وقتی دست حرف می‌زند خدا می‌فرماید این دارد شهادت می‌دهد حالا همین دستی که رومیزی یا زیرمیزی را گرفت این دست گناه نکرد، گناه را نفس می‌کند شخص می‌کند، این دست ابزار کار اوست. اگر دست گناه بکند که باید اقرار کند چرا می‌گوید شهادت می‌دهد؟ شهادت برای بیگانه است ﴿قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۱ ما را خدا به زبان آورد ما هم گفتیم دست شهادت می‌دهد نه اقرار. آنجا که خود آدم حرف می‌زند بله ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۲ مگر چشم نامحرم را می‌بیند؟ مگر چشم گناه می‌کند؟ مگر دست گناه می‌کند؟ اینها بیگانه‌اند؛ حالا بیگانه رفته زیر خاک دارد می‌پوسد پیوسد، اما صاحب‌کار که زنده است. بنابراین نباید کسی خیال بکند ممکن است که کسی خلاف بکند و آبرویش نرود این طور نیست. در بخشی از سوره مبارکه «اعراف» فرمود «یا ابن آدم» این شیطان اول ایمان را از او می‌گیرد بعد آبرو. این «یا ابن آدم، یا ابن آدم» دو تا پیام دارد یعنی شما فرزندان آدم هستید آدم به آن مقام رسید شما ریشه تاریخی دارید شناسنامه دارید اصل دارید این اصالت خود را حفظ بکنید.

۱. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۲. سوره ملک، آیه ۱۱.

پیام دیگر این است که کاری که شیطان با پدر شما کرد با شما هم می‌کند. آن مسئله خروج از بهشت را یک مرحله که ﴿هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى﴾^۱ یکی اینکه در بهشت چه کار کرد با اینها؟ با آبروی اینها بازی کرد آنجا فقط زن و شوهر بودند بیگانه‌ای نبود اما به هر حال لباس آنها را کند؛^۲ باید حواس شما جمع باشد، «یا ابن آدم» این تا آبروی شما را نبرد رها نمی‌کند. این با پدر و مادرتان چه کار کرد؟ آبرویشان که نرفت زن و شوهر بودند، کس ثالثی هم که نبود. فرمود این کارش این است تا لباستان را در نیاورد آبرویتان را نبرد رها نمی‌کند این چنین کاری کرد. غرض این است که این چنین نیست که کسی خیال کند اگر کسی کرد کرد نخیل کاری کرد باید پای آن بایستد و این صحنه را هم فرمود که در هیچ گوشه‌ای از این گوشه‌های عالم بی‌نظمی نیست همه‌اش جذب ریاضی است ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره طه، آیه ۱۲۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰: ﴿يُنَادِيٰ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا﴾.